



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

بحث این بود که حکم تعلیم علوم راجح اعم از واجب و مستحب چیست؟ طبق قاعده کلی تعلیم علوم راجح مستحب است الا در موارد خاص که بعضی از موارد خاص که عناوین کلی ویژه داشت را برشمردیم.

اما در روایات موارد خاصی مطرح است که به نحو استحبابی یا وجوبی ترغیب شده و یکی از موارد خاص تعلیم کتاب و قرآن بود و دومین مورد تعلیم الحدیث بود؛ بنابراین اگر بحث‌های خاص هم نداشتیم یک مبنای کلی و قاعده عامی در بحث اول داشتیم تعلیم علوم واجب و مستحب، مستحب است مگر در مواردی که عناوینی بیاید و آن امر را واجب بکنند که چهار پنج مورد کلی بود. علاوه بر آن در موضوعات خاصی روایاتی وارد شده که یکی قرآن بود که به صورت مبسوط و مفصل همه ابعاد آن بررسی شد و نتایج را عرض کردیم.

## بحث تعلیم الحدیث و الروایة

### نتیجه بررسی دلایل روایی

مورد دوم تعلیم الحدیث و الروایة بود که ۲۰ یا ۳۰ روایت نقل شده است. عمده این روایات در باب هشت ابواب قاضی جلد ۱۸ بود که ۱۰ طایفه و تعبیر در روایات آمده بود که به این ترتیب است که؛

- یک عده از روایات به بسط الحدیث و نشره ترغیب می‌کرد، بسط الحدیث همان نشر حدیث بود؛
- حفظ الحدیث که حفظ را هم معنا کردیم؛
- طایفه سوم دلالت بر روایة الحدیث می‌کرد که با عنوان روایة الحدیث آمده بود؛
- طایفه چهارم کتابة الحدیث بود؛
- طایفه پنجم تسدید الحدیث فی قلوب المؤمنین بود که نوعی ترسیخ مضامین و مفاد حدیث در قلوب مؤمنان است؛
- طایفه ششم افاده الحدیث بود یعنی به دیگران فایده برساند؛



- طایفه هفتم تبلیغ و ابلاغ بود؛
- طایفه هشتم حمله الی افقه یا الی الفقیه بود؛
- طایفه نهم جاهایی بود که تعلیم الحدیث آمده بود؛ تعلیم الحدیث به صورت کلی یا به صورت تعلیم الحدیث بصیبان؛
- طایفه دهم **التذاور** لمذاکره الحدیث برای مذاکره حدیث به دیدن یکدیگر بروند و این حداقل ۱۰ عنوان و تعبیری بود که در باب حدیث وارد شده بود.

سؤال:

جواب: بله «ان اذا افشا حدیث» که در روایات می‌گوید به نامحرمان گفته نشود منتها قرآینی دارد که احادیث خاص و ویژه را نباید به نامحرمان و کسانی که تحمل ندارند گفت. این یک قید اضافی و درواقع یک قید مقیدی است که در بعضی روایات آمده است منتها محدود به مواقعی است که کسی تحمل ندارد یا موجب مفسده‌ای می‌شود. اضعاء الحدیث بیشتر در جاهایی به کار رفته که این کار را نکنید و محدود و مقید به موارد خاص است. این‌ها عناوینی بود که در روایات ملاحظه شد که از روایات خاصه بود.

## نتیجه بررسی روایات عامه

روایات عامه خیلی زیاد است از جمله کنز العمال و این بحث به لحاظ تاریخی یکی از موارد اختلاف شیعه و سنی است این‌که آن‌ها حدیث را در یک مقطع و برهه‌ای منع می‌کردند ولی در شیعه و ائمه ما هیچ‌گاه منع روایت و حدیث نبوده است و این نکته‌ای است که به لحاظ تاریخی باید به آن توجه داشته باشیم که در حاشیه بحث‌ها یکی از مواردی که در کتاب‌های کلامی و مباحثاتی که بین شیعه و سنی است همین محور و موضوع است و در تاریخ اهل سنت شاهد دوره‌ای هستیم که به استناد روایاتی از نشر حدیث منع می‌کردند و در شیعه چنین چیزی وجود ندارد. این به لحاظ تاریخی قابل دفاع و تأمل است در حقیقت روایات علاوه بر اینکه فی حد نفسه این امر را ترغیب می‌کند به نحوی نوعی نظارت به منع حدیث هم دارد یعنی همان جریان منع حدیث عمر است که تأکید می‌کرد اگر حدیث نقل شود موجب می‌شود که قرآن و کتاب تحت الشعاع قرار بگیرد و این موضوع در الغدیر بحث شده است.



این یک بحث تاریخی است که در جای خود باید تأمل کرد و اگر دقت بیشتری بکنید، نکات جدیدی به دست می‌آید.

## اقسام ادله ترغیب‌کننده

مجموعه روایات که با عناوین متعدد ترغیب به حدیث و تعاطی حدیث کردند به سه دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- یک گروه خصوص تعلیم را می‌گوید؛
  - ۲- گروه دیگر به عناوینی اشاره می‌کند که جزء مقدمات تعلیم است و تعلیم را نمی‌گیرد؛
  - ۳- گروه سوم آن‌هایی که هم تعلیم را می‌گیرد و هم مقدمات تعلیم و هم انحاء دیگری که تلاش مضاعف می‌کند در میان مردم حدیث محفوظ بماند. خیلی از این عناوین جز گروه سوم است یعنی در واقع همان‌جا که می‌گوید بسط الحدیث و نشر الحدیث، بسط الحدیث عنوان مطلق است که هم کتابت حدیث و هم چاپ حدیث در دوره‌های قبل را می‌گیرد استنساخ حفظ کتاب‌ها و سایر اموری که در بقا و حفظ حدیث مؤثر است همه این نکته را می‌رساند.
- همان‌طور که نسبت به آموزش قرآن و تعاطی با قرآن و ارتباط جامعه با قرآن و تلاش برای اینکه دیگران با قرآن آشنا شوند ترغیب شده بود در رتبه بعد از آن شاهد ترغیب و تأکید بر این هستیم.

## جمع‌بندی بررسی

مجموعه روایات شاید در حدی باشد که آن‌ها را به صورت تواتر معنوی به شمار آورد علی‌رغم اینکه تعابیر متعدد است و در بین آن‌ها روایات ضعیف و صحاح وجود دارد اما تعدد آن شاید در حدی باشد که روایاتی که خواندیم و خیلی از روایات دیگر با مدلول التزامی این را می‌رساند نه مدلول مطابقی. این روایات مدلول مطابقی بود بسیاری از احادیث در ابواب جلد ۱۸ وقتی به مراجعه به ائمه و شناخت ائمه و روایات آن‌ها تأکید می‌کند ترغیبات به نحوی دلالت بر این می‌کند که مستحسن است که نشر پیدا کند؛ بنابراین اگر نگوییم تواتر لفظی است - چون تعابیر متفاوت است - یک نوع تواتر معنوی وجود دارد و شاید تواتر اجمالی نباشد روی این محور مفادی که در روایات به صورت مطابقی به آن‌ها اشاره شد در بسیاری از روایات به صورت التزامی و دلالت اقتضا به آن اشاره می‌شود. این محور که تعاطی جامعه باید حدیث و نشر آن را فراگیرد امر مستحسن و مورد تأکید است.



## جهت منتج از روایات

بعد از فراغت از اصل روایات و دسته‌بندی آن‌ها ذیل مفادی که تقریباً به صورت تواتر به آن اشاره می‌کنند جهاتی از بحث هست و چون نوع بحث و نتیجه‌گیری مثل آن است که ضمن تعلیم قرآن و کتاب مطرح کردیم لذا به عناوین آن اشاره می‌کنیم.

### جهت اول: الفاظ مراد است یا مضمون؟

اولاً این اخبار نشر الفاظ حدیث را می‌گیرد یا مضامین حدیث را هم می‌گیرد؟ بعد از مستندات - که در ابتدا مستندات را بحث کردیم - جهات مساوی بحث یکی این است که الفاظ مراد است یا الفاظ مبتلا، عین بحثی که در قرآن کردیم روشن است که نشر قطعاً مضمون مراد است منتهی تفاوتی که با قرآن وجود دارد این است که قرائت ظاهر قرآن با عنوان خاص و تأکیدات فراوان مورد ترغیب قرار گرفته بود ولی با توجه به اینکه در حدیث نقل به معنا هم جایز است تعبد به الفاظ در حدیث شاهد نیستیم و در روایاتی هم که ترغیب کرده این‌گونه تعبد به الفاظ وجود ندارد بلکه فرموده‌اند می‌توانید الفاظ را عوض کنید و مضامین را نقل کنید یعنی توجه به ظاهر و الفاظ یک درجه از آنچه در مورد قرآن بود تنزل پیدا کرده است به لحاظ قرائن عقلی و نقلی هم این‌طور است و شاهد بر این است که حفظ مفاد و محتوا اهمیت داشته است؛ البته حفظ مفاد و محتوا نه به حدی که الفاظ مهم نباشد بلکه در حدی که در آن دوره می‌خواست نقل شود مهم است.

در این دوره هم نقل به مضمون جایز است؛ منتها جای احتیاط است که انسان تا می‌تواند عوض نکند. تعبد به الفاظی که در قرآن بود در اینجا نیست هم قرائن نقلی این را نشان می‌دهد و هم در خود روایات می‌گویند نقل به مضمون بکنید گرچه باید دقت و احتیاط شود و نشان می‌دهد که از اهمیت الفاظ کاسته می‌شود. منتقل کردن مفاد با حفظ نکات و احتیاطات مانعی ندارد و در بسیاری از عناوین وقتی نشر یا بسط حدیث می‌گوید یعنی محتوا را آموزش می‌دهد و بخصوص روایاتی که تعلیم دارد «علم اولادکم» «علم اهلاه» «قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمُ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ»<sup>۱</sup> قرائن زیادی در این روایت وجود دارد که منظور از تعلیم مضمون است که بحث مهمی ندارد.

سؤال:؟

۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۴۷.



جواب: این یکی از مشکلات استظهارات فقهی ما است جایی که استظهارها روی چیزهای خیلی ریز می‌رود یعنی به او و فا برمی‌گردد، یک مقدار استظهارات سخت می‌شود ولی پاسخی که در علم فقه وجود دارد این است که نقل به مضمون از یک فردی که خبیر به لغت است اصل بر این است که نکات آن محفوظ می‌ماند ضمن اینکه از نظر تاریخی هم تقید داشتند که حفظ شود. در واقع وقتی ائمه فرمودند می‌توانید نقل به مضمون بکنید اصل این است که بگویند «تَعَالَ وَ هَلْمُ» مثال زده شده «تَعَالَ وَ هَلْمُ» می‌خواهد جلوی وسواس را بگیرد که می‌خواستند حدیث باقی نماند یعنی یک نوع احتیاط و دقتی در کار بود که اگر می‌خواستند به کار بیندند همه با این احتیاطات و وسواس‌ها که از امام صادق (ع) شنیده شده - بخصوص آن زمان که به حفظ هم خیلی تکیه می‌شده است - شنیده و شک می‌کند و می‌خواهد که خیلی وسواس به خرج ندهد. مثال زده «تَعَالَ وَ هَلْمُ» اگر در این حد رعایت نقل مضمون با دقت باشد، می‌شود به این استظهارات الفاظ هم اهتمام کرد البته بعضی جاها آن قدر ریز می‌شود که واقعاً سخت است. در پیش‌فرض‌های اجتهاد امروز این خیلی بحث مهمی است و روایت هم خیلی فرق می‌کند وقتی که محمد بن مسلم، زراره، یونس بن عبد رحمان باشند، چهره‌های ممتاز که فقیه بودند و اهل دقت‌های درست و حسابی بودند، حساب او با یک راوی معمولی فرق می‌کند و این هم نکته‌ای است که باید بحث کرد.

در حال در حدی که به بحث ما ارتباط دارد و این مضمون هم با قرائن متعدد ملحق به همین است مثال خوبی زده شده است. «تَعَالَ وَ هَلْمُ» در عربی خیلی به هم نزدیک است در حد مرادف است. یک بحث دیگر که نظیر آن را در قرآن داشتیم بحث وجوب و استحباب است، این روایات مفید و خوب است یا استحباب؟

## جهت دوم: وجوب نشر است یا استحباب؟

با دقت در روایات همان‌جایی که امر دارد «علموا» یا امثال آن معمولاً سندهای معتبری ندارند و غالباً به صورت وعده ثواب و بیان آثار برای آن‌ها است و فضا و شرایط هم نشان‌دهنده ترغیب در استحباب است نه وجوب که بشود برای وجوب نشر حدیث به‌طور عام و مطلق به یکی از آن‌ها استشهاد نمود. غالباً ثواب و وعده‌ای برای آن ذکر کرده است و اگر امری هم دارد قرآینی همراه آن است که نشان می‌دهد نمی‌خواهد یک وجوب مطلق و عامی را در اینجا قرار دهد؛ و لذا در تعلیم حدیث و نشر حدیث باید قائل به استحباب بشویم البته استحباب مؤکدی است. در قرآن کریم عناوینی موجب وجوب می‌شود یعنی موجب تبدیل استحباب تعلیم قرآن به وجوب می‌شود:



- ۱- ترک تعلیم موجب تخفیف کلام الله باشد یعنی نوعی استخفاف به شمار بیاید؛
  - ۲- ترک تعلیم مصداق کتمان علم شود؛
  - ۳- اگر تعلیم نشود موجب مهجوریت قرآن شود؛
  - ۴- در جایی که عمل به تکلیف شخص نیاز به تعلیم قرآن باشد مثلاً بخواهد تکالیف را انجام دهد.
- عناوین ذکر شده در قرآن به نحو کلی در حدیث هم وجود دارد؛ عناوین ثانویه‌ای که مطمئن هستیم اگر ضیاع حدیث پیدا شود که مبنای فرهنگ و معارف جامعه است قطعاً حرام است و واجب است تا مانع از ضیاع حدیث شود. در جایی که تعلیم و تعلم مبنای اعمال و تکالیف اشخاص است واجب است اما فراتر از آن استحباب است.
- بنابراین در اصل مثل قرآن استحباب است مگر در جایی که عناوین ثانویه موجب وجوب تعلیم و نشر حدیث شود.

## جهت سوم: حکم وجوب عینی است یا کفائی؟

بحث سوم این که وجوب و استحباب هر جا باشد عینی است یا کفائی؟

به خاطر قرینه خاصی نشر و آموزش حدیث و معارف حدیث و غیره به دیگران واجب کفایی است کسی که توانایی دارد باید این کار را انجام دهد و چون واجب انحلالی است یعنی این باید به او آموزش دهد و او به دیگری و همین‌طور در هر موردی همه این وظیفه را دارند و اگر کسی اقدام کند چون مصداقش تمام می‌شود منتفی است. دو قرینه ذکر کردیم برای اینکه یک واجب کفایی بشود و قاعده اصولی آن ذکر شد.

یک قاعده مهم این است که عقل آن را می‌فهمد مصداق بعد از این که یکی قیام کرد دیگر مورد ندارد و در اینجا هم منحل به اشخاص می‌شود البته نشر و بسط حدیث یک معنای عام اجتماعی هم دارد یعنی کاری بکند که در جامعه وجود داشته باشد کتاب‌های حدیثی و نرم‌افزارهای حدیثی و امثال این‌ها. آن نیز واجب کفایی یا مستحب کفایی می‌شود و برحسب احوال و حالات متفاوت است. دلیل کفائیت این است که بعد از این که کسی قیام کرد دیگر مصداقی برای آن نیست البته ریزه‌کاری‌هایی در بحث کفایی و عینی داشتیم در اینجا هم جاری می‌شود.



## جهت چهارم: تعبدیات و توسلیات

تعبدی است یا توسلی؟

گفتیم که توسلی دو نوع است و بحث اصولی آن را باز کردیم. نشر حدیث از توسلی نوع دوم است که قوام تکلیف به قصد اخلاص نیست گرچه ثواب را بالا می‌برد طبق این که می‌شود آن را واسطه بین تعبدی و توسلی بشمارید یا به بیان دقیق‌تر توسلی نوع دوم قرار دهید. در اینجا نیز به همان ترتیب است چون اطلاقات ادله می‌گوید این توسلی است.

یعنی روایات ۲ نکته را می‌رساند که این توسلی نوع دوم است:

- ۱- اطلاقات این ادله نیامده که بگوید قصد قربت می‌خواهد مثل نماز و روزه و این‌ها و لذا توسلی بشود اما اینکه توسلی نوع دوم است برای اینکه همان‌طور که در قرآن داشتیم کسی که قرآن را بخواند یا آموزش دهد یا فراگیرد برای اینکه جلوی دیگران مقام پیدا کند یا برای ریا باشد وعده عذاب داده شده بود نظیر آن در باب حدیث هم داریم که اگر وسیله خودنمایی و ریا و جدال باشد مذمت شده است به خاطر این دو نکته در اینجا هم توسلی نوع دوم می‌شود که روایات آن هم در این باب است.
- ۲- بحث دیگر نفسیه و غیریه است که طبق استدلالاتی که بحث شد، نفسی است.

## جهت پنجم: نفسی است یا غیری؟

اقسام این هم ذکر شد و به اطلاقات آن می‌شود بگوییم نفسی است و نکات دقیقی را داشتیم.

## جهت ششم: شیوه آموزش

در انتخاب شیوه آموزش ادله اطلاق دارد و روایات مطلق ما را ترغیب به گزینش بهترین راه‌ها می‌کند هم عقل این را می‌گوید که این حکم عقلی مستقل است و شرع هم آن را تأیید می‌کند و هم در روایات آمده است این نکته را در سال‌های قبل تأکید می‌کردیم که یکی از احکام ادله الان مطلق است که به‌عنوان یک واجب یا مستحب تحت شرایط متفاوت قرآن و حدیث را آموزش بده اما شیوه‌ها متفاوت و متغیر است همه آن‌ها مشمول این است اما در اتخاذ شیوه‌ها یک حکم عقلی مستقل داریم که عقل می‌گوید الزامی در آن نیست بهترین راه را که مستحسن است انتخاب کنید. این از احکام عقلی مستقل است که مشمول قاعده کلی «ما حکم بالعقل و حکم بالشرع» است؛ و لذا



حکم شرعی هم می‌شود و البته در روایات به این امر اشاره شده که مؤمن کار را متقن و با بصیرت انجام می‌دهد و بهترین راه را انتخاب می‌کند.

می‌شود گفت دلیل اطلاق دارد گرچه راجح و مستحسن است که بهترین راه و شیوه برای آموزش و نشر انتخاب شود. بحث‌هایی که در شمول بحث ششم است بحث هفتم نیز در شمول این روایات نسبت به مراحل و انواع مختلف تعلیم است یعنی برنامه‌ریزی، تدوین متن و چند نوع امر دیگری با تعلیم مرتبت بود ولی عیناً تعلیم نبود. این که آن‌ها مشمول این روایات هست یا نیست عین بحث سابق است البته در اینجا چون عنوان نشر و بسط داریم راحت است شمول ادله نسبت به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و تدوین متن و کمک به معلم و امثال این‌ها برای نشر حدیث همه مشمول است و در قرآن با یک وجوه خاصی اثبات می‌کردیم که آن بحث‌ها مفصل بود و اینجا از یک جهت آسان‌تر است.

در این دوازده عنوان و تعبیری که در روایات داریم نشر حدیث، بسط حدیث، افاده حدیث، تسدید فی قلوب المؤمنین؛

روایت حدیث عناوینی دارد که به راحتی اشکال دیگری را هم که عنوان تعلیم بر آن صادق نیست ولی در تعلیم می‌تواند مؤثر باشد در برمی‌گیرد و هر یک از این‌ها را در بحث قرآن یک جلسه بحث کردیم و چون خیلی متفاوت نیست فقط طرح کلی را عرض می‌کنم مگر جاهایی که نکته خاصی داشت که تعلیم حدیث و معارف است.

## نکات بحث

### نکته اول

زمان ائمه طاهرین چاپ و کتابت و امثال این‌ها نبود به شکل امروزی روات مسئله‌ای را سؤال می‌کردند و گاهی یادداشت می‌کردند و بعضی از آن‌ها ذهن قوی داشتند و حفظ می‌کردند و گاهی هم این اندازه نمی‌شد که نقل مضمون جایز است. در این زمان هم نقل به مضمون و نسبت دادن به امام بدون الفاظی که در روایت آمده جایز است، چون نمی‌توانیم بگوییم خود این الفاظ، الفاظ ائمه است احتمالاً تغییراتی در آن حدیث پیدا شده است اما یک نکته وجود دارد خیلی وقت‌ها که ما حدیث را که نقل می‌کنیم تلقی مخاطبان این است که همانی است که در اصول کافی یا وسایل یا در بحار وجود دارد، اگر این تلقی وجود دارد در این فضاها نقل به مضمون بکنیم، این نوعی اقرار





به جهل است و عنوان ثانوی دارد که الان پیدا شده است. می‌گویند این حدیث را خواند ولی درست نخواند، برای اینکه انتظار مخاطب و قراین موجود این بوده که عین الفاظ را نقل می‌کند. اگر چیزی که در کتاب‌ها است نقل شود به‌عنوان ثانوی اشکال ندارد ولی وقتی تصریح بکند که من مضمون حدیث را می‌گویم امام فرمودند سه چیز این آثار را دارد و اگر دقت لازم در مضمون و انتقال مضمون بکند مانعی ندارد عین ترجمه به زبان‌های دیگر است ترجمه به زبان‌هایی دیگر هم نوعی نقل مضمون است و لذا گاهی عنوان ثانوی دارد.

### نکته دوم

نکته دیگر اینکه سؤال جدی است و در روایات آن‌هم باید دقت شود که نقل به مضمونی که ائمه اجازه داده‌اند، از ابتدا آزاد گذاشتند که مضمون را با دقت نقل کنیم یا اینکه چنانچه عین آن الفاظ یادت نیست می‌توانی نقل بکنی، باید در روایت بررسی شود.

### نکته سوم

اگر در یک مرحله‌ای این کار انجام شد، آیا در مراحل بعدی هم مجاز به این کار است بخصوص اگر عناوین ثانوی باشد. باید دید که مطلقاً نقل به مضمون را اجازه داده‌اند یا در جایی که امکان نقل عین الفاظ نبوده با چه شرایط و قیودی اجازه داده شده است و اینکه برای همه زبان‌ها است یا در عصر اول که می‌خواستند نقل کنند بوده است و بعد که این الفاظ تثبیت شد دیگر اجازه نیست.

باید اصل روایات نقل به مضمون بررسی شود و حدود ده نکته کلیدی ذیل آن است که باید مورد تحلیل قرار

بگیرد

تا اینجا دیدیم که هم تعلیم قرآن به‌طور خاص دارای استحباب مؤکد است الا مواردی که واجب می‌شود و هم تعلیم الحدیث استحباب مؤکد است که در رتبه بعد از قرآن و در شرایط خاصی تعلیم تعلم آن وجوب پیدا می‌کند.

سؤال:؟

اشاره شد که این هم نوعی نقل مضمون است و خیلی مناسب است که جهت مستقلی بگذاریم.



## جهت هشتم: حکم ترجمه حدیث

جهت هشتم حکم ترجمه حدیث چیست؟

ترجمه حدیث مشمول همه عناوینی است که در اینجا آمده است. وقتی در عناوین دقت شود شاید مثل عنوان حفظ الحدیث یا روایت الحدیث یا کتابت الحدیث بعضی از این عناوین در خود الفاظ عربی آن ظهور دارد ولی بعضی از عناوین دارای مفاد مطلق است وقتی می‌گویند حدیث ما را نشر بده که محتوا و مضمون هم مشمول این حدیث است یا ابلاغ کن که قطعاً یکی از مصادیق آن ترجمه می‌شود.

سؤال:؟

نشر حدیث که می‌گویند «نشره و ابلاغه الی من لا یعرف بالحدیث و لا غیرالعارف بالحدیث» ابلاغ به غیر عارف دو قسم اطلاق می‌شود:

۱- عربی یاد داده شود که مقدمه نشر حدیث است؛

۲- حدیث را به زبان او ترجمه کند.

هردوی این موارد شامل نشر حدیث است بخصوص اگر جایی منحصر به قسم دوم شود که قطعاً می‌شود و فی حد نفسه اطلاق دارد و ترجمه و مضامین و محتوا را در برمی‌گیرد. فقط مضامین و محتوا باشد هم نشر و هم ترجمه و انواع و اقسام آن می‌شود البته اطلاق روش‌ها شامل شیوه‌های مدرن و قالب جدید مثلاً در قالب طرح و تصویر و ایجاد نمایشگاه و امثال این‌ها می‌شود و خیلی کارهای خوبی انجام شده است مثلاً آیات قرآن را به صورت تصاویر زیبایی تهیه می‌کنند و مضامین و معارف این تصاویر در ذهن بچه جای می‌افتد.

گفتیم نشر حدیث مستحب است الا در موارد خاصی که بقای معارف حدیثی به این است که مجتهد تربیت شود، علمای فقه و حدیث، ادیبان آشنا به حدیث تربیت شوند و شرایط خاص دیگری هستند که الزامی می‌کند؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار